Yu wu

余污

نام های دیگر: Remnants of Filth (بقایای پلیدی)

اثری دیگر از نویسنده رمان محبوب هاسکی و گربه سفیدش شیزون

نویسنده: Meatbun Doesn't Eat Meat

مترجم: sol

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین ادرس ها اون رو دریافت کنین

صلح طلب بودن ما دلیلی بر برخورد ملایم با کپی کار نیست 🔪💔

سایت myanimes.ir

تلگرام @myAnimes

⚠ اخطار: این رمان حاوی صحنه ها و الفاظی هست که برای همه سنین مناسب نیست...

مترجم یا سایت مسئولیتی در قبال محتویات رمان ندارد!

فصل بیست و پنجم

متجاوز[1]

[1] اسم اصلی: چون فقط یه متجاوزه، هیچ احساس وقاری نداره؟

«متجاوز از عصبانیت بخاطر زود انزالی اش تمام مشتریان فاحشه خانه را کشت»

در واقع وقتی مورونگ لیان با عجله به انجا رسید، امپراطور قیافه ای به ظاهر ارام و بی دغدغه به خود گرفته بود.

او درحال بازی با دو جانور طلایی کنار اتشدان بود، و به انها که به نوبت او را با عباراتی مانند "امپراطور خوش سیما و تاثیرگزار هستند" یا "امپراطور همچون یک الهه مقدس هستند." تحسین و ستایش میکردند گوش میداد، همزمان با حالتی خودمانی با چند کلمه به مورونگ لیان اطمینان میبخشید تا او بتواند بدون نگرانی درباره مشکل دیگری،روی حل پرونده تمرکز کند.

"کاخ تحت محافظت شدیده.حتی اگر گو مانگ واقعا با اون اشپز دستش تو یه کاسه باشه، چیکار میتونه بکنه؟ فکر کردی توانایی اینو داره که مصیبت به بار بیاره؟"

مورونگ لیان با اشفتگی گفت: "اعلیحضرت نباید به این مورد کم توجهی کنن. بالاخره این مسئله بخاطر اشتباه این خدمتگزار به وجود اومده و اگر صدمه ای به اعلیحضرت وارد بشه ... "

امپراتور چوب های طلایی را که مخصوص نگهداشتن بخوردان بود بر زمین گذاشت. "کافیه، فکر کردی من تو رو نمی شناسم؟ اون مرد از خونه باغِ تو فرار کرده. تو فقط بخاطر اینکه میترسی من عصبانی بشم و تو رو مسئول این اتفاق بدونم انقدر نگران و دستپاچه ای."

با لبخندی ملایم نگاهی به مورونگ لیان انداخت."آه، آ-لیان، تو برادر خونیِ منی. اروم باش، چطور میتونم تو رو برای همچین چیزی مقصر بدونم؟"

طبق سنت امپراطور پس از کسب سلطنت باید خواهر و برادرهای خویش را با عناوین رسمیشان خطاب میکرد. اما هنوز در خلوت،گهگاهی مورونگ لیان را آ-لیان صدا میزد.

خصوصاً در چنین مواقعی که نیاز داشت به او تسلی دهد، باید بر نزدیکی شان به عنوان بستگان خونی تأکید میکرد.

"اگر واقعا بابت گو مانگ نگرانی، من تو زندان حبسش میکنم. حتی اگر بال داشته باشه هم براش سخته فرار کنه."

مورونگ لیان با تلاش فراوان خود را آرام کرد، صدایی ناشی از سپاسگزاری از خود دراورد و ادامه داد: "اعلیحضرت، اگر در آینده پرونده ایجاب کنه که از گو مانگ بازجویی بشه، به بنده این اجازه رو میدین؟"

"البته، ازش بازجویی کن، میتونی از هر کسی که میخوای بازجویی کنی."

"شکنجه هایی که این خدمتگزار مجاز به اِعمال اونهاست چطور...؟"

امپراطور به او نگاه کرد، خندید،سپس به آرامی با بینی اش بازدم کرد."بیخود نیست میگن « شی-هه مردی با اراده شکست ناپذیر، وانگشو عالیرتبه ای با قلب سنگی» این جمله واقعاً درسته. شکنجه تنها روشیه که تو برای بیرون کشیدن حقیقت از گو مانگ داری؟"

مورونگ لیان ارام سرفه کرد "به هر حال، اون گو مانگ یک فرد عادی نیست."

"بسیار خوب،هر طور که می خواهی ازش بازجویی کن،اما زیاده روی نکن. می بینم که شی-هه جون هنوز درگیرشه. دیدن جروبحث شما در دربار برای اولین بار برای من جالب بود اما بار دوم ازاردهنده میشه."

امپراطور با مهره هایی که در دست داشت بازی کرد و با خونسردی گفت:
"محدودیت ها رو بدون و فقط اونطور که درست و شایسته هست عمل کن، نمیخوام بخاطر این موضوع علیه تو اقامه دعوی کنه."

با گفتن این حرف، چشمانش را چرخاند."یکی از شما یه مقام مهم نظامیه، و دیگری یکی از اقوام سلطنتی. برای انتقام گرفتن از روی کینه شخصی، شما دو نفر مثل دوتا بچه سه ساله که سر یه اسباب بازی دعوا می کنن رفتار می کنین. واقعاً فکر کردی نمیدونم؟"

مورونگ لیان:"....."

با طلوع روز جدید، نور صبح تاریکی را درهم شکست، مردم شهر از رختخواب برخاستند و یکی پس از دیگری خانه های خود را ترک کردند، گپ زدند و غیبت کردند. خبر مربوط به پرونده قتل فاحشه خانه هونگیان در مدت کوتاهی به بیرون درز کرد و به سرعت در سراسر پایتخت پخش شد و به داغترین موضوع بحث بعد از غذا برای افراد عادی پایتخت تبدیل شد.

دریک چشم به هم زدن، از پیر و جوان دور هم جمع شدند تا پیرامون این ماجرا نظر دهند.

"در عرض یه شب، تقریبا هر کی تو ساختمون بوده مرده. چه مصیبتی!"

"وای وای! خدا رحم کنه! قاتلو گرفتن؟"

"نه بابا فرار کرده! تازه قبل اینکه بره یه شعرم رو دیوار نوشته،گفته: *درسته که گفتن گنج و طلا مایه ثروته، اما مردی که تو یه شب هفت دور طاقت بیاره نعمته!*"[۲]

"پس چطور اونی که من شنیدم این بود: *این بینوا که مونده تنها و در فراق، جمع میکنه زن و معشوقه ها رو با اشتیاق*؟" [۳]

"هممم... کی میدونه، به هر حال، فاحشه خونه هونگیان کاملا مهرو موم شده، به غیر از مامورایی که دارن رو پرونده تحقیق میکنن، هیچکس اجازه ورود نداره. ولی اگه از من بپرسی میگم هیچکدوم از *درسته که گفتن گنج و طلا مایه ثروته، اما مردی که تو یه شب هفت دور طاقت بیاره نعمته* یا *این بینوا که مونده تنها و در فراق، جمع میکنه زن و معشوقه ها رو با اشتیاق* مهم نیست. این یه پرونده تجاوزه نه دزدی."

"امکان نداره یه متجاوز با فتیش ادم کشی باشه، داره؟"

با انتشار بیشتر خبر، شایعات عجیب و غریب تر شد، تا این که یک داستانگو[۴] داستانی باورنکردنی از خود دراورد:

"انرژی ناپاک فاحشه خونه هونگیان بیش از حد قوی بود و یه شبح شهوتران رو به خودش جذب کرد، شبح از شرایط عالی برای ورود مخفیانه به ساختمون استفاده

---

[۲] *در خدمت شماییم با شعری دیگر و حماسه ای دیگر از مترجم!* 😂 😎✌

[۳] *همچنان حماسه افرینی ... !* 😅

*(*بچه ها من تا جایی که به ترجمه لطمه نزنه دوست دارم و سعیمو میکنم که شعرارو با حالت شعر ترجمه کنم، و راستش تو چپترقبل اشاره نشده بود که قاتله شعر نوشته رو دیوار وگرنه اینجور مینوشتم! پس شما اینو در نظر بگیرید. بوس)*

[۴] افرادی بودن (معمولاً از گروه حکما) که برای سرگرمی در میخانه ها و غذاخوری ها استخدام می شدن تا قصه و حکایت یا افسانه تعریف کنن (یه کسی مثل نقّال خودمون)

کرد و بعد... هه هه، مردارو، اول کشت بعد بهشون تجاوز کرد! و زنارو بعد از اینکه بهشون تجاوز کرد کشت! قدرت جنسی این شبح بطور عجیبی زیاد بوده، یک شبه به بیش از هفتاد نفر تو فاحشه خونه هونگیان تجاوز کرده و اونارو کشته،از هیچکسم نگذشته، حتی از ارشد یو که نصف راه صدساله شدنو رفته بوده!"

جمعیت با شوک خیره مانده بود.

"واقعا روانی بوده!"

ناگهان یک نفر از میان جمع زد زیر خنده:"هاهاهاهاهاها!!!"

"یو-گونگزی جوان؟[5]چرا، چرا میخندین...؟"

"هاهاهاهاها!" ان کسی که از خنده ریسه میرفت یو چنچینگ بود، که کار بهتری برای انجام دادن نداشت. با سرخوشی گفت:"من داستانای مختلفی شنیده بودم، ولی مال تو از همه باحال تر بود. تجاوز به هفتاد نفر تو یه شب و کشتنشون؟ داداش، بنظرم متجاوزه حشری نبوده، زودانزال بوده هاهاهاها!!!"

با دخالت او، فضای ترسناک فوراً از بین رفت. مردم می خندیدند و سر تکان میدادند. حتی بانوان نیز جلوی دهان خود را گرفته و ریز ریز میخندیدند. داستانگو بشدت خجالت زده شد،اما ان شخص ارباب جوان خاندان یو بود، او نمیتوانست بیرونش کند یا از عصبانیت بر سرش فریاد بکشد، چاره ای نداشت جز اینکه بدنبال بقیه بخندد و بگوید:"بله، بله، یو-گونگزی جوان درست میگن."

---

[5] صداش میزنه یو-گونگزی جوان چون یو-گونگزی باباش میشه. (البته یو-گونگزی جوانتر/کوچکتر بود اصلش ولی جالب نمیشد موقع صدا زدن! یو-گونگزی جوانتر/کوچکتر.....؟؟؟!!! Idk)

با کمک بازگویی یو چنچینگ، داستان از «متجاوز حشری در یک شب هفتاد نفر را کرده» تبدیل شد به « متجاوز از عصبانیت بخاطر زود انزالی اش تمام مشتریان فاحشه خانه را کشته»

کسانی که حال و حوصله شنیدن گمانه زنی ها را نداشتند احتمالاً خویشاوندان یا دوستان مشتریانی بودند که جان خود را از دست داده بودند، افراد عمارت شنونگ و گارد سلطنتی و البته ان دو عالیرتبه برجسته شی-هه جون و وانگشو-جون هم سخت مشغول کار بودند.

داخل عمارت وانگشو، محافظ شخصی سرش را پایین اورد و گفت:
"ارباب، خدمتکار خانه باغ لو می که میخواستین ازش سوال بپرسین اینجاست."

مورونگ لیان که تازه مصرف دو پیپ خلسه اور را تمام کرده و پر از انرژی بود گفت:" بسیار خب، بزار بیاد تو."

خدمتکار با عجله وارد سالن شد و برای گزارش دادن در مقابل مورونگ لیان زانو زد "من حقیر به وانگشو-جون ارجمند ادای احترام میکنم، امیدوارم وانگشو-جون ارجمند همیشه سلامت-"

"خیلوخب، خیلوخب، انقدر چرت و پرت نگو، بزار ازت بپرسم، اتاق تو با اون اشپز فراری مشترک بوده، درسته؟"

"بله."

"خب، بگو ببینم، اون اشپز معمولا چطوری بود؟"

خدمتکار گفت:"اممم...اشپز پنج سال پیش به خونه باغ لو می فرستاده شد، اون معمولا خیلی حرف نمیزنه. یکم مرموزه و همیشه تنهاس."

مورونگ لیان پرسید:"این شخص در گذشته نسبت به روسپی ها کینه داشته؟"

"کینه نداشته،" خدمتکار جواب داد: "ولی من شنیدم زمانی که در پادشاهی لیائو بوده چشم چرون و شهوت پرست بوده و می خواسته هر خانم زیبایی رو که می دیده مال خودش کنه. ظاهرا او حتی با زنِ برادر سوگند خورده خودشم خوابیده."

"..." مورونگ لیان اهی کشید "پس یه مرد هرزه ست."

همانطور که آه می کشید، فکر کرد نظرات مردم ممکن است درست باشد: آشپز در واقع متجاوزی شهوتران با نوعی فتیش منحرفانه بود. در غیر این صورت، چرا باید آن پنج زن را در کنار خود نگه می داشت؟

سپس پرسید:"اون و گو مانگ چی؟ باهم ارتباطی چیزی داشتن؟"

"به نظر می رسید که اونا هیچ رابطه شخصی ای ندارن."

"..." مورونگ لیان برای مدتی ساکت ماند، سپس گفت:"فهمیدم، میتونی بری."

بعد از اینکه خدمتکار رفت، مورونگ لیان به محافظ شخصی اش گفت:

"گرمترین شنل خزم رو برایم بیاور، اونی که از جنس پوست روباه نقره ایه. برای بازجویی از گو مانگ یه سر به زندان میزنم."

وقتی مورونگ لیان بر "بازجویی" تأکید داشت ، مو شی کاملاً بر "تحقیق" متمرکز بود.

وی در حال بررسی جزئیات مختلف پرونده بود.

پرونده فاحشه خانه هونگیان بخش های سوال برانگیز زیادی داشت- اگر او یک شبح بود، چطور توانسته بود از خود نوشته به جا بگذارد؟ اگر یک ادم زنده بود، چرا نیاز داشت قلب بیرون بکشد؟

و بعلاوه، مو شی به عمارت شنونگ دستور داده بود تا به بررسی دقیق زخم مقتول ادامه دهند و احتمال میداد سرنخ هایی بدست بیاوردند.

در واقع، پس از معاینه دقیق، درمانگران چندین زخم شمشیر پنهان شده را کشف کردند. اما ان زخم ها کاملا به دور از انتظار بود و پرونده را پیچیده تر کرد و در حد یک معما رساند.

"چی راجب زخما عجیبه؟"

"..." درمانگر پاپیا کرد و چهار کلمه گفت:"فن شمشیر شکافنده اب."

مو شی سرش را بلند کرد "فن شمشیر شکافنده اب لی چینگ چیان؟"

"قطعا همینطوره."

مو شی زمزمه وار گفت:"ولی ... چطور..."

لی چینگ چیان، استاد بزرگ شمشیربازی، تهذیبگری متولد لیچون بود.

او فقیر بود اما روحی بزرگ داشت و بیش از یک دهه سراسر دنیا از شمال تا جنوب سفر کرده و تعداد بیشماری از شیاطین اهمرینی را کشته بود اما شخصی بسیار ساده لوح بود. او کسی بود که بارها زندگی خود را برای نابودی شرارت به خطر انداخته بود، با اینحال دیگر تهذیبگران با نیاتی پلید مدعیِ پاداش او برای خود

میشدند. بنابراین، او حتی پس از این همه سال گشتن در جهان، غریب و ناشناخته باقی مانده و زندگی سختی را میگذراند...

تا آن سالی که در نبرد دختران سوگوار جنگید.

کوه دختران سوگوار در مرزهای پادشاهی لیائو واقع شده بود که در ابتدا کوه فنگیو نام داشت، اما سربازان پادشاهی لیائو به طریقی صدها دختر را به چنگ اورده و انان را درحالیکه لباسِ عروسی به رنگ قرمز روشن بر تن داشتند، در میان دریایی از ضجه ها و ناله های سوزناکشان زنده زنده دفن کردند.

توجیح مرشد امپراطوری پادشاهی لیائو این بود که "او به تماشای ستارگان ایستاده و بدین وسیله، متوجهِ نیاز خدای کوه به قربانی شده بود."

پس از دفن آن دختران بی گناه با قلب های اکنده از نفرت، انرژی کینه آنها آسمان را پر کرد و دیگر ناپدید نشد. بسیاری از تهذیبگران سرگردان برای مهار کردن انان جلو رفتند اما همه به دست ارواح زن کشته شدند. بنابراین روستاییان وحشت زده که در نزدیکی کوه فنگیو زندگی می کردند آن را "دختران سوگوار" نامیدند.

"عروس دم بخت کوه ، شبانگاه میگرید
و بیزارست اول، از نگون بختی خود
دوم، از سرنوشت شوم زیبایی خود
سوم، جدایی ابدی از داماد خود"

"شالی قرمز بر پشت، تاجی طلایی بر سر،
یک خنده صورت زیبایش را در هم میکشد
دو خنده و اشک خون جاری میشود
سه خنده و هیچکس اجازه عبور ندارد"

این شعر درباره تعداد بی شماری از دختران زیبا بود که در زیر این کوه زنده به گور شده بودند؛ اگر کسی میخواست از میان این کوه بگذرد، هنگامی که خورشید وسط اسمان و نور شدید بود سفر باید به اتمام میرسید، و هیچ کودک، شخص سالخورده یا بیماری نمیتوانست در این سفر همراه شود.وگرنه، چند صد روح متضرر تحریک میشدند و برمیخاستند، وقتی سه صدای خنده طنین انداز میشد، ارواح زن ظاهر میشدند و همه کسانی که از کوه عبور میکردند همانجا می مردند.

لی چینگ چیان بعد از شنیدن این موضوع به دختران سوگوار امد تا ارواح را تحت کنترل دراورد. اگرچه تا آن زمان ارواح شیطانی بی شماری را کشته بود، اما از انجا که لی چینگ چیان در شناساندن حسن شهرت خود چندان خوب نبود، بسیاری از مردم او را نمیشناختند.

مقامات آنجا فقط یک کاهن جوان تائوئیسم را با لباسهایی وصله شده دیدند و فکر نمیکردند که او شخصی با توانایی های برجسته باشد. آنها که تحمل دیدن مرگش را نداشتند به او گفتند: "درسته که برای اینکار پاداش بزرگی در نظر گرفته شده، اما کوه مملو از صدها ارواح زن شیطانیه. بهتره زندگیتو عزیز بشماری، و جونتو به این خاطر به خطر نندازی."

اما لی چینگ چیان فقط گفت که این کار را برای پول انجام نمیدهد و با شمشیر خود به تنهایی از کوه بالا رفت.

این سفر به تنهایی سه روز به طول انجامید، و درست زمانی که مردم شهر افسوس میخوردند که یک تهذیبگر دیگر نیز در کوه جان خود را از دست داده، ناله صدها زن یکباره از دختران سوگوار طنین انداز شد و نوری لاجوردی که تا فاصله صدها کیلومتر دیده میشد، فوران کرد -

"فن شمشیر شکافنده اب اسمونو شکافت و درون زمین نفوذ و از عرش فراتر رفت."[۶]

اینها کلماتی بود که بعد از ان اتفاق مردم با بیانی رویایی و پر از اشتیاق هنگام صحبت از فن او برزبان میاوردند.

درخشش طلا را هرگز نمیتوان دفن کرد؛ سرانجام لی چینگ چیانگ پس از مدتها زندگی در گمنامی، با این نبرد به شهرت رسید. تا به امروز، بسیاری از داستانگو ها همچنان با شور و شوق هاله حکیمانه ای که از اندام لاغرش ساطع میشد را توصیف میکنند:

ردایی لاجوردی رنگ و موجدار بر تن داشت و با شمشیری در یک دست و فانوس روح جمع کن در دست دیگر، در امتداد مسیر کوه پایین میرفت.

در کمال ناباوری لی چینگ چیان در این نبرد صدها شبح را به دام انداخت. این ارواح بهترین مواد برای فلزکاری معنوی بودند. اگر آنها را به یک فلزکار فروخته بود، دیگر هیچ وقت مجبور نبود برای بقیه عمرش نگران هزینه های زندگی باشد.

---

[۶] از نظر استعاره ای می توانه به این معنی باشه که فن شمشیر اون اسرار جهان رو در بر می گیره، ولی در کل اصل مطلب همینه، خلاصه خیلی خفنه...

اما لی چینگ چیانگ تحمل انجام چنین کاری را نداشت.

"همه اینها دختران بیچاره ای بودن که در جوانی زنده زنده دفن شدن و به ارواح خبیثی تبدیل شدن که خارج از کنترل خودشون به مردم اسیب میزدن،اگر به شکل ابزار در بیان دیگه نمیتونن تناسخ پیدا کنن. اینکار خیلی بیرحمانه اس."

بنابراین او تصمیم گرفت که به جزیره جاویدان مملوء از انرژی معنوی در دونگهای رود تا روح این صدها دختر مرده را روانه کند. او میدانست کینه انها بسیار عمیق است، و تعدادشان نیز بسیار است؛ پس برای اینکه این وظیفه را با موفقیت به اتمام برساند ممکن است به بیش از یک دهه زمان نیاز داشته باشد. بنابراین، قبل از اینکه را بیفتد، کتاب راهنمای شمشیر شکافنده اب را برای برادر کوچکش به جا گذاشت، و به او یادآوری کرد که صادقانه تمرین کند و با تمام توانایی خود از این فن شمشیر برای انجام کارهای خوب استفاده کند.

در حالی که خودش بدون هیچ اثری در این جهان وسیع ناپدید شد.

درمانگر عمارت شنونگ با احتیاط گفت:"درسته که استاد بزرگ لی از شهرت والایی برخوردار هستن، اما زخم های روی اجساد بدون شک توسط فن شمشیر شکافنده آب ایجاد شدن.یعنی ممکنه شایعات بی اساس باشن؟"

"امکان نداره." مو شی چشمانش را بست و گفت:"من این شانس رو داشتم که یکبار با لی چینگ چیانگ قبل از اینکه معروف بشه ملاقات کنم.اون واقعاً یک انسان درستکاره و چنین کارهای ناپسندی رو انجام نمیده."

"پس ممکنه برادر کوچکترش باشه؟"

موشی سرش را تکان داد. "تسلط روی فن شمشیر آب خیلی سخته.بدون ده، بیست سال تمرین سخت، به کار بردنش غیرممکنه و از وقتی که لی هوود کتابچه راهنمای شمشیر برادرش رو گرفته، فقط چند سال می گذره.همچین چیزی با این بازه زمانی جور درنمیاد."

بعد از اینکه درمانگر عمارت شنونگ تحویل گزارش خود را به پایان رساند، مو شی در حیاط نشست، چشمانش را برهم گذاشت، و درحالیکه که اخم کرده بود به ارتباط بین این چند اتفاق فکر میکرد.

لی وی با کنجکاوی از او پرسید: "ارباب،شایعات فعلی کوچه و خیابون میگن سارق یک متجاوزه،که بخاطر فتیش عجیب و غریبش اکثر افراد فاحشه خونه رو کشته اما پنج زن با ویژگی های زیبا رو زنده نگه داشته و با خودش برده.نظر شما هم همینه؟"

"نه."

لی وی انتظار نداشت که مو شی داغترین گمان های موجود را اینطور مستقیم رد کند و جا خورد. "چـ چرا؟"

مو شی طومار یشم معنوی را روی میز باز کرد. نام و چهره کشته شدگان در این حادثه و ان پنج زن مفقود شده بلافاصله بر روی آن ظاهر شد.

"بیا به این یه نگاه بنداز."

لی وی جلو رفت و مدتی طولانی با جدیت به طومار نگاه کرد، اما متوجه اشتباهی نشد، و با درماندگی پاسخ داد:"این خدمتگزار کودنه، و قادر به فهم اسرار آسمانی نیست."

"....."

مو شی گفت:"پنج نفر از زیباترین افراد اینجارو انتخاب کن."

طبقه بندی و رتبه بندی دیگران کاری بود که لی وی بیشتر از همه دوست داشت و خیلی سریع به چند زن زیبای فاحشه خانه اشاره کرده"این، این یکی... امم نه، این یکی به خوشگلی اونی که کنارشه نیست ..."

در حالی که او با خوشحالی مشغول انتخاب کردن بود، ناگهان صدای شی-هه جون را شنید که از او پرسید:"دقت کردی متجاوز هیچ کدوم از کسایی که انتخاب کردی رو نبرده؟"

"اه..." لی وی متحیر شد و هنگام بررسی چشمانش گشاد شد:"قطعا همینطوره..."

"اون محبوب ترین فاحشه ها رو پشت سر گذاشته و بسیاری از زنان اوازه خوان با ظاهری زیبا رو سر بریده. اما فقط این پنج نفر رو برده." مو شی دست به سینه به چهره های کوچک روی طومار یشمی نگاه کرد. به نظر می رسید همانطور که داشت این قضیه را برای لی وی توضیح می دهد،دوباره در فکری عمیق فرو رفته است.

"هدفش از انجام اینکارها تجاوز به اونا نیست."

"*این بینوا که مونده تنها و در فراق، جمع میکنه زن و معشوقه ها رو با اشتیاق* هم ممکنه انگیزه واقعیش نباشه."

درست در همان لحظه،پسر خدمتکار عمارت شی-هه سراسیمه به انجا امد.

"سرورم، سرورم_"

"چیه؟" مو شی برگشت و اخم کرد "اینبار دیگه چه اتفاقی افتاده؟"

"پیشتر، شما شیائو لی-زی رو مامور کردید تا مواظب حرکات گو مانگ در زندان باشه. شیائو لی-زی الان پیغامی فرستادن که وانگشو جون نسبت به گو مانگ و ارتباطش با قاتل پرونده هونگیان مشکوک شده، و... و ...."

حالت چهره موشی یکباره تغییر کرد "چی؟"

"وانگشو-جون تنهایی تو اتاق یخبندان از گو مانگ بازجویی کرده، اون سلول پنجره، پنجره نداره.شیائو لی-زی اصلاً از اوضاع چیزی نمی دونسته و نمی خواسته بی دلیل به شما هشدار بده. پس منتظر مونده تا وانگشو-جون بیاد بیرون... و بعد دیده که ... گو مانگ... گومانگ ... "

او به سختی اب دهانش را قورت داد و جراتش را برای گفتن ادامه خبر جمع کرد.

با این وجود موشی منتظر اتمام حرف او نماند، طومار یشمی را بر زمین انداخت و بدون اینکه عقب را نگاه کند به سرعت به سمت زندان کاخ دوید.

انچه خواهید خواند...

قسمت بعد: من میخوام خونه داشته باشم

"گو مانگ چشماتو باز کن."

"من...میخوام...، میخوام، یه..."

"چی؟"

"خونه....داشته باشم...."

"یکم دیگه منتظرم بمون."

هشتگ # مینی تئاتر:

«اگر فقط حروف اول نام را تایپ کنیم، تکمیل خودکار چه چیزی را وارد می کند؟»

مو شی: واضح[۷](از چه نظر؟ واضحه که مثل یه بانوی متکبر مغروره؟)

گو مانگ: نور[۸](..... یهو احساس وحشت میکنه و بومممم... آرایش!؟؟؟)

مورونگ لیان: هیچ کس نماند[۹](..... هنو هیچی نشده آ-لیان انقدر ملتو اتیشی کرده که گذاشتن رفتن!؟)

یو چنچینگ: میخواهد بیرون برود[۱۰](بیچاره نه که الان خیلی کم ول میگرده...!!!)

جیانگ یه شوئه: بطور باورنکردنی، کمی[۱۱](بطور باور نکردنی، کمی چی؟؟؟)

جان شانگ (امپراطور): کوه مار ابی[۱۲](..... ببخشید، مثل اینکه تکمیل خودکار هنوز هاسکیو فراموش نکرده!)

منگزه-گونگجو(پرنسس): صلاحیت حضور ندارد[۱۳](پرنسس:میخوای بگی هنو نیمده باید برم؟؟!!!)

رو بائو بو چی رو (میت بون): سربازان ژاپنی آرام و پایدار هستند[۱۴](.....خب... به عنم؟؟؟؟)

یو وو: شهوت[۱۵](واقعا عذرخواهی می کنم، مثل اینکه اسمی که تکمیل خودکار اورده از اسم اصلی بهتره که دیگه از کفم رفت!)

---

[۷] míngxiǎn

[۸] guāngmáng

[۹] méirén le

[۱۰] yào chūqù

[۱۱] jìng yǒuxiē

[۱۲] jiāo shān (اسم مکانی در ناول هاسکی)

[۱۳] méi zīgé zài

[۱۴] rìběn bīng cóngróng

[۱۵] yùwàng